

انقلاب ایران و جهان امروز

انقلاب ایران پایان نیافته است . بازماندگان متفق انقلابی که در فوریه ۱۹۷۹ قدرت را به دست آوردند ، ناظر بر انحلال نظام سیاسی سلسله پهلوی و ساختار اقتصادی ایران بودند ، اما نه تنها نتوانستند قابلیت‌های هماهنگی در اداره امور از خود نسان بدهند ، بلکه حتی یک دولت لایق که به تلاش‌های انقلابی جهت دهد و جنگ را بطور موثر علیه عراق اداره کند ایجاد نکردند .

نهادهای متزلزل جوشیده از انقلاب ، گروگانگیری ، جنگ و برخوردهای پایان ناپذیر چپگرایان و افراطیون اسلامی را در هم آمیخت . بدین سان بیشتر گروه‌های مجاهدین افراطی (حدود یک سوم از کل مجاهدین) برای به بن بست کشاندن استقرار هر ن.ع رابطه مجدد بین ایالات متحده و رژیم خمینی ، صلاح خود را در همکاری با فداییان دیدند . حتی تا آن جا که دهها تن از دیپلمات‌های امریکا را بیش از یک سال در اسارت نگاهداشتند .

رفتار خارج از عرف کسانی که پس از انقلاب به قدرت رسیدند تقریباً در همه پایتخت‌های جهان امواجی تکان دهنده پدید آورد . پس از آن ، بحران گروگانگیری وسیعاً موجب تشدید انزوای ایران گردید . اگر چه این مانع بزرگ

از سر راه شده است ،سیاست خارجی کشور همچنان با آشفتگی کامل دست
به گریبان است .

این غیر ممکن است که بتوان فراز و نشیبهایی که ایران هنوز باید طی کند پیش
بینی نمود ، اما مسیر تکاملی آینده ، مطمئناً بر مبنای حوادث گذشته و عکس و
العمل در مقابل این حوادث شکل خواهد گرفت . آنچه در ایران اتفاق افتاد دور
نماهای جالبی از عملکرد جوامع در تغییرات بزرگ اجتماعی و پیآمدهایی که
برای نظام جهانی می تواند داشته باشد ارائه داد .

ایران بر حسب تئوری و عمل انقلاب

از نظر تئوری مهمترین پرسش این است که اگر توسط کسانی که درگیر وقایع بودند ، سیاست و تدبیر دیگری اتخاذ می گردید ، آیا انقلاب ایران قابل پیش گیری بود و یا حداقل امکان داشت به راهی که کمتر افراطی و ویران کننده باشد سمت داده شود . از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۸ طی ۱۵ سال توسعه و پیشرفت در ایران ، همه کس از نظر مادی منتفع گردید ، برخی کمتر و برخی بیشتر . هر چند که توده های مردم از نظر روانی با ساختار حکومت بیگانه شدند . مردم متوجه گردیدند که از داشتن حق اظهار عقیده موثر در امور سیاسی مملکت محروم شده اند و یا نسبت به دیگران به صورت اتباع درجه دوم در آمده اند . چیزی که در ایران اتفاق افتاد موید این نظر است که انقلاب زمانی به وقوع نمی پیوندد که شرائط زندگی در بدترین وضع باشد ، بلکه هنگامی حادث می شود که وضع رو به بهبودی می رود اما با انتظارات هماهنگ نگاهداشته نمی شود . اگرچه شاه قولهای زیادی داد اما دولت در اجرای آن سرعت کافی به خرج نداد ، و مهم نبود که اوضاع چقدر بهبود یافته . بدین ترتیب هنگامی که سیاست توسعه اقتصادی با دوران متلاطم سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ مواجه گردید، هر کس از هر قشر و طبقه اجتماعی بیشتر به

سویی گرایش پیدا کرد که با پرسیدن

"برای من چه کاری انجام داده‌اید؟" شاه را برای کمبودهای درمان ناپذیر مقصر بداند.

یک نظریه ساده پیش پا افتاده باید دور ریخته شود. این صحت ندارد که مردم همیشه از دولتی پشتیبانی می‌کنند که معیارهای زندگی آنها را بهبود بخشیده است. شاه به دلیل پیشرفتهای اقتصادی که خود موجب شده بود، تصور کرد که مردم حمایت خود را از رژیم او ادامه خواهند داد. همچنان که اوضاع بهتر شد، توجه مردم بیش از پیش از پیشاز مسایل مربوط به خود معطوف گردید.

تمایل مردم به داشتن یک نقش سیاسی واقعی و یا دست کم داشتن تصویری از یک نقش سیاسی بطور وسیع افزایش یافت. در لحظه سرنوشت ساز، که وفاداری به سلطنت پهلوی در تعادل بود، شاه به شیطانی که خود می‌شناخت - دیکتاتوری - روی آورد، و نه به شیطانی که نمی‌شناخت - مشارکت سیاسی غیر انحصاری.

یک عقیده عمومی پذیرفته شده درباره منشاء و گسترش انقلاب، به وسیله حوادث ایران نفی گردید. چیزی اتفاق نیفتاد که بنابر تئوریهای جا افتاده مارکسیستی با نظریه های غربی مؤید این باشد که در دست داشتن جوامع

روستایی کلیدی است که می تواند تلاطمات انقلابی را برانگیزد.^[۲] کشاورزان از معرکه برکنار ماندند، تصور کردند که کشمکش، جدال و ستیز بین مردم شهرنشین است. سه ماه پس از این که نیروهای خمینی قدرت را بدست گرفتند، اکثریت عظیمی از کشاورزان روستاهای نزدیک تهران عقیده داشتند که شاه پس از معامله با رهبری اسلامی به سلطنت بازخواهد گشت! زارعین انعطاف پذیر بودند. روستائینی که به شهرها مهاجرت کرده بودند و از بحران اقتصادی صدمه دیده بودند، مشتاق به پیروی از ملاحی ناراضی بودند. تا نوامبر ۱۹۷۸ که دورنمای سقوط رژیم شاه پدیدار گردید، روستائینی که در روستاها بودند، همه بطور یکسان خواستار شرکت در راهپیماییهای دولتی بودند.

اگر سازمانهای گسترده انقلابی مخفی تشکیل نمی گردیدند، با وجود همه مشکلات، انقلاب اتفاق نمی افتاد و یا می توانست به مسیری کشانده شود که اساسا متفاوت باشد. البته با وجود شبکه مسجد به روحانیون افراطی امکان داد تا بر اوضاع تسلط یابند و سپس تحول نهضت را کنترل کنند. برای خمینی آسان بود که با بسیج یک گروه فعال و موثر به رهبر پیامبر گونه متعصبین مذهبی تبدیل شود. در دوران حکومت شاه در ایران، روحانیون از سال ۱۹۶۳

تا ۱۹۷۷ یک نیروی حاشیه ای بودند که بطور فزاینده ای منزوی می شدند. بنابراین جای تعجب نیست که بنیادگرایان، نظام سیاسی سلطنتی را رد کرده و سیاستهای افراطی ضد دولتی را در پیش گیرند.^[۳] از نظر تاریخی، مهمترین پی آمد انقلاب، ممکن است اثبات ظهور مذهب به عنوان یک نیروی مهم سیاسی باشد. با درهم آمیختن ایدئولوژی حکومت الهی و قدرت انبوه مردم بر مبنایی درست، شق دیگری از انقلاب ارایه میشود که مارکسیسم و دیگر نمونه ها را تکامل می بخشد. این طریقی است که قدرتی دیگر مبتنی بر توجیهی متفاوت جانشین قدرت و مشروعیت شاه و یا هر رهبر غیر مذهبی دیگر می شود، و از نظر موضعی هدف خود را بدون توسل به خشونت به انجام می رساند. در این حالت بنیادگرایان اثبات کردند که حتی یک نیروی مسلح قدرتمند می تواند از دوران متلاشی شود. مهمترین عامل مضطرب کننده در مورد جنبش اسلامی خمینی، دکترین جنبش نیست بلکه بسیج موثر آن بود که گروههای مختلف اجتماعی را برای حمایت از یک حکومت اسلامی در یک سازمان سیاسی متشکل کرد. برتری روحانیت، آنچنان که خمینی ادعا کرد، نشان ضمنی به مبارزه طلبی دولتهای غیر مذهبی در همه جاست. اگر این

پدیده به موجودیت و مقاصد خود ادامه دهد، روش دیرین غرب را مبنی بر جدایی حکومت و کلیسا تغییر خواهد داد.

تسلط روحانیت در ایران، جنبش خمینی را از شورش ساندینیست‌ها در نیکاراگوئه، گروهی که در بسیاری موارد مشابه ایرن است، متمایز می‌سازد. سال ۱۹۷۹ در نیکاراگوئه، یک جنبش انقلابی در اصولی مبهم توسط یک گروه از نخبگان سازمان یافته رهبری شد، اما در آنجا مبارزه برای تحقق یک حکومت الهی نبود. در هر دو کشور، علی‌رغم حضور ابرقدرت آمریکا به عنوان تامین کننده تجهیزات نظامی، جنبش مردمی قادر بود که اول ناراضیان و سپس اکثریت عظیمی از جامعه را بسیج کند و تا جایی پیش برود که کشور را از اجرای وظایف خود باز دارد. نتیجه در هر دو کشور، بر کناری فرمانروایی که اهرم‌های سنتی قدرت را در اختیار داشت اما نتوانست از آنها بهره بگیرد. شاه و سوموزا^۱ هنگامی که کوشیدند تا به دلایل سیاسی نیروهای نظامی را، خواه با قدرت کامل و یا در سطحی پایین تر به کار گیرند، هر دو، به این دلیل که دریافتند اگر چنین کاری بکنند وضع بدتر خواهد شد و نه بهتر، عجز مشابهی احساس کردند. در نیکاراگوئه، ساندینیست‌ها ظرف

^۱ Somoza

دوماه یک دولت کارآمد ایجاد کردند. در ایران هنوز مردم رأی و نظری ندارند اما امکان موفقیت متداوم برای حکومت خمینی تیره و تار به نظر می رسد.

اعتقادات ملی و مذهبی مبارزین اسلامی که در فوریه ۱۹۷۹ به مشروعیت و قدرت رسید، نه توان تشکیلاتی دارد که ایران را اداره کند و نه دارای یک فلسفه و یا برنامه ای عقیدتی است که در درازمدت بتواند اکثریت مردم را جذب نماید. امروزه رهبری اسلامی از حمایت شوریده جمعی و پشتیبانی توأم با نگرانی گروهی دیگر و «بیعت توأم با بی تفاوتی» بسیاری از مردم بهره مند است. به هر حال، همچنان که فروپاشی اقتصاد ایران ادامه می یابد، گروههای قبيله ای و چپگرایان با جذب هواداران به آرمانهای خود بیش از پیش نیرومند می شوند. جاذبه روحانی خمینی، جنگ با عراق و نبودن یک سازمان نیرومند مبارز، موجب شده است تا نهضت اسلامی، هرچند ضعیف، کنترل را به دست گیرد.

اگر چه مردم روستا از شور انقلابی سرشار نبودند اما مخالفین به دلیل استراتژی سازمانی خوب و به علت ناکافی بودن عکس العمل دولت در برابر رشد نارضایتیها، توانستند ابتکار سیاسی را از دست شاه خارج کنند. اقدام سریع توسط نخبگان حکومت برای کنترل ناآرامیها، چه از طریق انجام

اصلاحات و یا درهم شکستن انقلابیون به وسیله نیروهای نظامی و یا به کارگیری هر دو مورد، می توانستند انقلاب را متوقف و یا آن را از مسیر خود منحرف سازد. این استراتژی کج دار و مریض شاه بود که موجب رشد احساسات انقلابی گردید و میانه روها را به سویی راند تا به کسانی نزدیکتر شوند که خواستار سرنگونی نظام موجود بودند و نه سازش با آن. انقلابهای موفق، طبیعتاً به سوی مواضع تند و تعصب آمیز میل می کنند. این که آیا آنچه در ایران اتفاق افتاد ناگزیر باید از این الگو تبعیت می کرد امر چندان مسلمی نیست. اگر شاه در دهه ۱۹۷۰ برای توسعه نظام سیاسی مملکت یک کوشش جدی به عمل آورده بود، مطمئناً نتیجه ای متفاوت به دست می آمد. شاه مردد بود، چرا که از پی آمدهای اقدامات مختصری که طی سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ برای دادن آزادی بیشتر به عمل آورده بود، خرسند نبود. متأسفانه تشویق مردم به مشارکت در امور سیاسی، شاه را با خطراتی درگیر کرد که برای پذیرفتن آن آمادگی نداشت. شاه اگر بیشتر انعطاف پذیر بود شاید بطور کلی انقلاب رخ نمی داد و یا دست کم زمینه تسلط انقلابیون میانه رو بیش از افراطیون فراهم می گردید. اما محمدرضا پهلوی فاقد درک و احساس بود و قادر نبود نتیجه حاصل از ناتوانی خود را در انتخاب بین فرصت دادن به

مردم برای مشارکت در امور مملکت و یا تشدید اقدامات خود، پیش بینی کند.
شاه با این وقت گذرانی لعنت هر دو جهان را به جان خرید.

چگونه یک نظام سیاسی فرو می ریزد

بسیاری استدلال کرده اند که شاه باید برای حفظ نظام سیاسی پهلوی با قدرت کامل عمل می کرد. در حالی که شاه به دلایل خاص خود از ارتش جلوگیری به عمل آورد. - به دلیل عدم تمایل در قتل عام مردم و ترس از این که با اعمال خشونت، پسرش نتواند جانشین او بشود - به علت تسلط شاه بر جریانات تصمیم گیری، رهبران دستگاه حاکمیت مایل نبودند که بدون اطمینان از جانب شاه شخصا دست به عمل بزنند. از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۸ شاه تمام قدرت سیاسی و تصمیم گیری را در اختیار خود گرفت. سیاستمدارانی که از اعتبار برخوردار بودند و برای حفظ شاه، مهارت سیاسی داشتند و او را از مشکلات آگاه می کردند یا مرده بودند و یا از نظر سیاسی بی اثر شده بودند. هنگامی که فشار بالا گرفت، اکثر نخبگان به کشورهای خارج کوچ کردند و برای اقامت همیشگی خود جوامعی را برگزیدند که ارزشهای حاکم بر آن جوامع بالاتر از ارزشهایی بود که برای ایجاد آن در کشور خود کوشیده بودند، به خصوص

که پس از پیروزی، بنیادگرایان همه آنچه را که نخبگان ایجاد کرده بودند خنثی کردند.

امتناع شاه از تقسیم قدرت با اطرافیان دستچین خود در حزب رستاخیز، این حزب را به عنوان یک قدرت سیاسی به شدت نابود کرد. شاه که خویشتن را به کانون وفاداران ارتشی مبدل کرده بود، به هنگام بحران در اوت ۱۹۷۸ تا فوریه ۱۹۷۹ موجب شد تا بلندپایگان نظامی از دست زدن به عمل منع شوند، چرا که شاه، آنها را حتی در مواردی که قضاوت درست تری داشتند از اقدام بازداشت. در سپتامبر ۱۹۷۸ مهارت سیاسی شاه شدیداً زیر سؤال بود و هنوز هیچ یک از مشاوران مورد اطمینان، دوستان قدیمی و یا سیاستمداران جدید برای ارائه طرحی در جهت ایجاد وضعی مورد قبول چه از طریق چه از طریق اعمال خشونت و یا اقدامات صلح آمیز قدم پیش نگذاشته بودند. جمع افراد صمیمی اطراف شاه هیچ گاه گروه بزرگی را تشکیل نمی دادند و این گروه، با کنار گذاردن رهبران سیاسی، به تدریج کوچکتر شد و از واقعیتها جدا افتاد. در ماه نوامبر شاه برای مذاکره با مخالفین و انقلابیون متعهد که حالا در کنار یکدیگر صف آرایی کرده بودند دیگر کسی را نداشت. در این ضمن مخالفین با دقت و احتیاط، مفهوم قدرت و مشروعیتی را که به مدت ۵۰ سال

توسط رضاشاه و محمدرضا شاه در ایران حفظ شده بود به تدریج از میان برد.

احساس عدم اطمینان شاه و سیاست تردید آمیز او که طبیعت سیاستهای رژیم پهلوی بود، منجر به سقوط سیاسی کشور گردید. هیچ نهاد مستقلی برای جلوگیری از درهم شکستن نظام و جذب برخی از قدرتها که در حال فروپاشی بودند وجود نداشت. نه شاه و نه نیروهای مسلح او آنقدر نیرومند نبودند تا برای تظاهراتی که در حال نابود کردن حاکمیت بود محدودیتهایی ایجاد کنند. اقدامات ناچیز ارتش در بحرانهای شدید- ژوئن ۱۹۷۸ برای جلوگیری از شورش، سپتامبر برای اعاده نظم پس از قضیه میدان ژاله، و ماه نوامبر برای آرام کردن تهران- فقط بطور موقت فروپاشی نظام را متوقف ساخت. کسانی که برای پیروزی برنامه ای جامع را داشتند انقلابیون بودند و نه شاه و دولت او. در پایان ماه نوامبر مخالفین بسیار نیرومند شدند و پیشرفت حوادث چنان با سرعت فزونی گرفت که هر گونه تلاش جدی برای متوقف کردن و یا منحرف ساختن انقلاب منجر به خونریزی شدید می گردید. قبل از این زمان شاه اندک مجالی برای تدبیر داشت، اگرچه در آغاز ماه اوت این امکانات شدیداً رو به کاهش نهاد.

شاه چه می توانست بکند؟

پاره ای استدلال می کنند که جز سرکوبی جنبش چریکی به هنگام شروع عملیات در آغاز سال ۱۹۷۰ چاره ای نداشت. تا آن زمان شاه کشور را با ابزار سیاسی اداره می کرد- ریشخند کردن این، اغوا کردن آن و رشوه دادن به دیگری- و از نیروی نظامی به عنوان یک وسیله برای کنترل کشور استفاده میشد. همچنان که توجه شاه به مسایل بین المللی معطوف گردید و گروه‌های شورشی جسورتر شدند، شاه به ساواک بیشتر متکی گردید و عملاً می گفت « خودتان مشکل را حل کنید و مزاحم من نشوید». ساواک دستور را با شدت اجرا کرد و کسانی که نارضایتی اندکی داشتند با خشونت به اردوی مخالفین رانده شدند. به هر حال، مخالفین زمانی واقعا نیرومند شدند که شاه در سال ۱۹۷۷ تصمیم گرفت به مردم اجازه دهد تا در فعالیتهای سیاسی مشارکت بیشتری داشته باشند. مخالفین از قبیل نارضایتیها که اوج می گرفت برای ایجاد برنامه سیاسی استواری که بتواند جایگزین عملیات جنگ و گریز چریکها باشد سود بردند. با تبدیل نظام ایران به نظام سیاسی تک حزبی، شاه ایران مطمئن شد کسانی که رژیم را حمایت می کردند درگیر فعالیتهای سیاسی «قابل قبول» خواهند شد. اما عکس العمل ناشی از نظام تک حزبی به

جای جذب مخالفین میانه رو، منزوی کردن چپگرایان و بی تحرک ساختن مرتجعین مذهبی، موجب شد تا گروههایی که خارج از حزب واحد بودند به سوی همبستگی رانده شوند. ائتلاف مخالفین بین ناراضیان غیر روحانی که از مهارتهای سیاسی برخوردار بودند و رهبری مذهبیون افراطی و میانه رو شکل گرفت. گروههای غیر متجانس تنها بر پایه دشمنی با رهبر کشور متحد گردیدند. از آنجا که چاره اندیشیهای شاه چه در زمینه فشار و تهدید و یا جلب و تحبیب، سخت ناهنجار بود، گروه افراطی تر صف مقدم مخالفین- مذهبیون مرتجعی که در اطراف ملاها حلقه زده بودند- مورد حمله قرار گرفتند.^[4] موضوع اصلی، مشارکت مردم در امور سیاسی بود. همچنان که شاه، به سمبل سیاست درهای بسته مبدل می گردید آنچه توسط مخالفین ارایه می گردید باعث می شد که حتی قشرهای میانی جامعه خواسته ها و انتظارات بیشتری از شاه داشته باشند. شاه تا روزی که درگذشت درک نکرد که رفاه اقتصادی مردم کشور کافی نبوده است. همین که زندگی مردم به یک سطح قابل قبول رسید مردم می خواستند بدانند که امور مملکت چگونه اداره می شود. شاه مردد بود که آیا به مردم آزادی بیشتری بدهد و مردم را بفریبد که راست یا دروغ باور کنند از آزادی سیاسی برخوردارند و یا از

پذیرفتن درخواستهای مردم امتناع ورزیده و آنها را مجبور به اطاعت سازد. فاجعه این است که شاه هرگز نتوانست تصمیم بگیرد که کدام راه درست است.^[5]

نفی تجدد از سوی انقلابیون

اکثریت عظیمی از ایرانیان به منظور «پاکسازی» سیاست پیشرفتهای اقتصادی ایران ائتلاف انقلابی را پشتیبانی کردند و نه برای معکوس کردن جریان پیشرفت آن. اما بنیادگرایان اسلامی اطراف خمینی آنچه را که در جامعه ایران «غرب زدگی» می نامند رد می کنند و به جای آن درصد بازگشت به راههای کهنه و نفی همه کوششهای نوسازی هستند. حزب جمهوری اسلامی توانایی دگرگون کردن سیاستهای اقتصادی شاه را دارد اما کمتر سیاست سودمندی دارد که جای آن را بگیرد. احتمال داده نمی شود که مخالفت با نوسازی به عنوان یک سیاست قابل دوام باقی بماند. سال ۱۹۷۹ تولید ناخالص ملی حداقل ۲۰ تا ۲۵ درصد کاهش یافت و این تنزل در سال ۱۹۸۰ بسیار بیشتر بود. با این همه اکثر ایرانیان عیبی در بهبود وضع اقتصاد کشور نمی دیدند. ملاحظات عمل دلبستگی شدید مردم را به اسلام تعدیل می کرد.

با این همه، یکی از دلایلی که موجب مخالفت با شاه شد این بود که بسیاری از مردم فکر میکردند که کمتر از استحقاق خود دریافت می دارند. بنیادگرایی خمینی با توجه به آشفتگیهای جدی اقتصادی، بدون یک نوع تحریک فوق العاده مردم مثل موضوع هجوم عراق، نمی تواند به عنوان یک ایدئولوژی به مردم ارایه شود. این بنیادگرایی برای حفظ دستاوردهای سیاسی خود مشکلات زیادی خواهد داشت.

بنیادگرایان اسلامی در حال تحمیل منهیات دیرین اسلامی که فراموش شده است بر یک جامعه انقلابی هستند. مشروبات الکلی غیر قانونی است و قابل پیش بینی است که بازار سیاه رواج یابد. یکی از موفقیت‌های ناچیز آیت الله مبارزه با موسیقی غربی است که «نوار قاچاق» در همه جا یافت می شود. قضاوتها و محاکمات انقلابی، سریع، شدید و بیش از حد مستبدانه است. احکام مربوط به عهد عتیق مانند سنگسار زناکاران و اعدام متهمین به همجنس بازی، موجب فریاد و فغان همان سازمانهای حقوق بشر شده است که در زمان شاه نسبت به اتهامات کم دامنه تر و مجازاتهای کم اثرتر اعتراض می کردند. از بی رحمی پلیس کاسته شده است اما هرگز از بین نرفته است. خشونت‌های بی دلیل

و تصادفی به جایی رسیده است که بسیاری از شهروندان خود را امن تر از زمان شاه نمی بینند.

در آموزش و پرورش اصول اسلامی دوباره مورد تاکید قرار گرفت. به منظور به حداقل رساندن کار مراکز آموزش عالی، از ژوئن ۱۹۸۰ دانشکده های علوم انسانی و هنری، در دانشگاه های مهم کشور بسته شدند، تنها دانشکده های پزشکی و علوم بازماندند. کلاسهای مختلط از بین رفت. معلمین اجازه ندارند تا در دروس آمار برای توضیح احتمالات از تاس تخته نرد استفاده کنند، چرا که اسلام قماربازی را حرام می داند. کتابهای درسی تاریخ دوباره نوشته شد و عکسها و صفحاتی که مربوط به نظام شاه بود از کتابهای درس تمام مدارس ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی حذف گردید. بسیاری از قدیمیها و معلمین با صلاحیت که پیشگام حرکت انقلابی بودند توسط جوانهای بی تجربه اما پر حرارت کنار زده شدند. تحصیل کرده های دانشگاههای غرب که اصولاً با سرنگونی شاه موافق بودند، به علت توهینی که به اعتقادات « فاسد » آنها می شد هرگاه فرصت به دست می آوردند از کشور خارج شدند. اواسط سال ۱۹۸۰ یک فیلسوف کهنسال اسلامی در تهران اظهارنظر کرد که «فاصله ای که ایران امروز را از قرون وسطی جدا می کند بسیار ناچیز است».

اکثریت بزرگی از کشاورزان و قشرهای فرودست جامعه شهری به اصول مبارزه خمینی علیه نوسازی و ارزشهای فرهنگی غرب کاملاً بی‌علاقه هستند. آنها از احیای اسلام، فعال شد مجدد قوانین قرآنی و سخت کردن محدودیتهای زمان خوشحال هستند اما از گزارشات مربوط به توسعه فساد بین ملاحا و به خصوص شایعات مربوط به ارسال مبالغ هنگفت به خارج توسط ملاحا ناخشنودند. اینک پرسشهایی مطرح است که چرا کشور، تحت حکومت شاه از نظر اقتصادی وضع بهتری داشت در حالیکه طبق گفته خمینی و افراطیون اسلامی، شاه ثروت مملکت را می‌دزدید و مردم را فریب می‌داد. این مردم تهیدست شهری بودند که نیروی انسانی تظاهرات انبوه مردم را تامین می‌کردند. این مردم، سرانجام آمادگی آن را دارند که آن را دارند که آلت دست دیگران، به خصوص فداییان و حزب توده که بدون تب و تاب اسلامی طرفدار راه حلهای ریشه‌ای اقتصادی هستند قرار گیرند.

همچنان که مفاهیم اقتصادی بنیادگرایان روشن بشود، قشرهای میانی جامعه نیز و به خصوص زنها بطور فزاینده‌ای بیزار خواهند شد. در حالی که تمایل شرکت این بخش از جامعه بای احیای امور اقتصادی و تجاری ایران ضروری است.

قوانین اسلامی با گسترش کمبودها، ادامه بیکاریهای زیاد و ضعیف شدن حس میهن پرستی، مشوق رشد چپگراها و و گسترش احساسات ضد مذهبی شده است و شادی انقلابی به ستیز و خون ریزی تبدیل گردیده است قانون اساسی اسلامی اقلیتهای قومی و نیز اغلب رقبای مذهبی خمینی را که بیشتر میانه رو بودند بیزار کرد و هر دو گروه از شیعه گری خاص خمینی دچار ترس شدند. محاکمات انقلابی بر مبنای قوانین اسلامی و محکوم کردن مقامات پیشین به اتهام «محاربه با خدا» و «مفسد فی الارض» همان نتیجه ناخواسته را برای خمینی دارد که عملکرد ساواک برای شاه داشت . افراد خانواده کسانی که به قتل رسیدند دشمن حکومت اسلامی شده اند . بستگان قربانیان بالقوه سرشار از ترس و نفرت گشته اند. در حالی که بسیاری از نزدیکان آنها که اعدام شده اند به خارج گریخته اند بسیاری دیگر برای گرفتن انتقامی شدید و مخالفت بی امان با ملارها در ایران باقی مانده اند.

نهضت اسلامی بطور آشکار گرفتار در دسر است. کوتاه آمدن در مخالفت با جنبه های نوسازی، دشمنی یاران افراطی خمینی را بر می انگیزد و در مبارزه برای کسب مشروعیت سیاسی حامیان با ارزش را از دست می دهد. از طرف دیگر چنانچه نوسازی مورد حمله دیرین و ریاکارانه قرار گیرد، در حالی که

برای بسامان رساندن مملکت تلاش می شود، موجبات دلسردی افراد مستعدی مثل تجار، کارگران ماهر و افسران آموزش دیده و ارتش فراهم خواهد شد که نیروی دولتی به آنها متکی است. سرانجام نفی ماده گرایی و طرفداری از زندگی زاهدانه مذهبی، نهضت اسلامی را به وضعی مشابه آنچه که شاه با آن مواجه گردید خواهد کشاند سازش با تهدید و ارباب - یک دولت ستیزه گر و مبتنی بر اصول اخلاقی احتمالا خیلی سریع و قاطع به سوی تهدید و ارباب روی خواهد آورد ، البته به نام خدا و نه به نام مملکت.

تاثیر انقلاب اسلامی بر سایر ملل:

از هم پاشیدگی اقتصادی و اجتماعی ایران ابتدا بر مقدار نفت ایران در بازار جهانی اثر گذاشت که بعد از سپتامبر ۱۹۸۰ به پایین ترین سطح خود رسید. بعد از تولید ۵ تا ۶/۱ میلیون بشکه بین سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۸ ، در سال ۱۹۷۹ روزانه به ۸۰۰ هزار تا یک میلیون و دویست هزار بشکه سقوط کرد و هنگامی که جنگ عراق آغاز شد روزانه به مقداری در حدود ۵۰۰ هزار بشکه رسید که به سختی نیاز داخلی کشور را تامین می کرد ایران که زمانی دومین تولید کننده ی بزرگ جهانی بود و نقش مسلط خود را بر سیاست نفتی اعمال

می کرد، راه درازی در پیش خواهد داشت تا موقعیت گذشته ی خود را به دست آورد . به علاوه ، تولید نفت عراق نیز به شدت کاهش یافت.

عراق به طور معمول روزانه در حدود ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار بشکه تولید می کرد. پس از اینکه جنگ آغاز شد، تولید عراق به ۱/۵ میلیون بشکه رسید و در ماه نوامبر به علت خساراتی که به پالایشگاه و لوله های نفتی این کشور وارد آمد، تولید به کمتر از ۷۰۰ هزار بشکه سقوط کرد. نتیجه ی این امر وابستگی روز افزون جهان به نفت عربستان سعودی کویت و لیبی بود. به لحاظ استراتژیک ، انقلاب ایران ، نظامی را که تابع تحولات خشن داخلی است. جانشین یک قدرت منطقه ای طرفدار غرب و متعهد به سیاست توسعه و گسترش کرده است. جمهوری اسلامی هدفهای توسعه طلبانه ی خود را اعلام داشته است، هدفهایی که از لحاظ عقیدتی و نظری در جهتی است که برای همسایگان خویش پیش از شاه موجب زحمت است.

کشورهای تولید کننده نفت در خلیج فارس در مقابل مبارزه طلبیهای بنیاد گرایانه ی ملاحای شیعه پس نشستند.

تمایل خمینی و یاران او اگر چه در توان آنها نیست ولی به هر حال نگران کننده می باشد این است که قدرت منطقه و الگوهای سیاسی را سریعا تغییر دهند.

در واقع درگیری و روابط ایران با اعراب روابط درهم آمیخته است، رابطه ی نزدیک فداییان و مجاهدان با سازمان آزادی بخش فلسطین که حتی قبل از سرنگونی شاه برقرار بود، سیاست خارجی نظام جدید ایران را جهت داد. به جای همکاری های محتاطانه ی گذشته با اسرائیل، اینک خصومت دایم با صهیونیست دشمن وجود دارد. اگر چه در ابتدای امر احتمال ایجاد روابط حسنه ی کامل با اعراب مسلمانان علیه کشور اسرائیل ضعیف بود، بعدها با اوج گرفتن اختلاف با عراق که به جنگ علنی انجامید این احتمال از میان رفت ملک حسین پادشاه اردن دوست دیرینه شاه بطور علنی در کنار عراق ایستاد و بغداد بازپس گیری زمینهای از دست داده ی عرب را دلیل اساسی جنگ به حساب آورد. هرچه اشغال خوزستان طولانی تر شود این احتمال بیشتر خواهد شد که در پایان جنگ صدام حسین دست کم خواستار نفوذ سیاسی عراق آنگونه که کنترل کامل بر منطقه باشد. به همین دلیل محتمل است که

جمهوری اسلامی ایران در آینده کمی بیش از حرف زدنن به مسئله ی اعراب در فلسطین بپردازد.

اتحاد شوروی ، در عین حال که با ازمیان برداشتن پایگاه نفوذ امریکا در منطقه حساس شادمان بودتوانایی این را نداشته است تا از ضعف ایران بهره برداری کند اما می توان گفت که یک ایران نیرومند می توانست مانع از تهاجم به افغانستان گردد و یا حتی بطور تهاجم را مواجه با شکست کند.

اتحاد شوروی از اصول عقاید بنیاد گرایان اسلامی ایران به علت تاثیر بالقوه ی آن بر میلیون ها مسلمان که درون آسیای مرکزی شوروی زندگی می کنند، بیش از غرب ناراحت است، اما کرملین این احتمال را پیس بینی می کند که در آینده وضع را به سویی تغییر دهد تا بیشتر تابع منافع و نظارت شوروی باشد همیشه احتمال دارد که سرانجام یک حکومت چپ گرا به قدرت برسد و در صدد گرفتن کمک از شوروی باشد ، همچنین بی ثباتی طولانی نمی تواند به اتحاد شوروی امکان دهد تادر یک فرصت مناسب به نفت و گاز ایران و بنادر خلیج فارس که در تمام سال فعالیت دارند دسترسی پیدا کند. روسها ناچار بودند که پی آمد های ناخوشایند بین المللی را در مورد ماجرای افغانستان تحمل کنند اما کنترل ایران حتی ارزش مخاطراتی بزرگتر دارد.

انقلاب ایران، استراتژی و تاکتیکهای ایالات متحده را رد گذشته حال و آینده زیر سؤال برد. پی آمدهای حوادثی که در ایران اتفاق افتاد در مورد کارایی سیاست خارجی آمریکا و جریانات تصمیم گیری نگرانیهایی جدی به بار آورد :

آیا اطلاعات ایالات متحده و به خصوص تجزیه و تحلیل اطلاعات موثر بود؟

ایالات متحده برای پیشبرد سیاستهای خود چه ارزشهایی را برگزید ؟ عدم مداخله ؟ ثابت قدمی در حمایت از متحدان و دولتهای همفکر خود ؟ حقوق بشر ؟ استنباط دیگران از مقاصد امریکا چه بوده است ؟ به طور آشکار ، آنچه در سال ۱۹۷۸ اتفاق افتاد به سود بهترین منافع ایالات متحده نبود . از میان رفتن (یکی از ستون های دو گانه) در خاورمیانه و نیز بد گویی از اینکه دیگر در مورد روشهای سیاسی گذشته موجب آزردگی خاطر گشته است . به خصوص در چند سال آینده این آمادگی هست که در منطقه ، بی ثباتی بیشتر و کمبود و ایمنی نفت برای کشورهای توسعه یافته پدیدار شود . در آینده ایالات متحده مواجه با این خواهد بود که به نتایج نا مطلوب قضیه ایران تن در داده و با آن سازش کند .

فایده بازنگری

وقتی که از وسیعترین دیدگاه به یک انقلاب نگاه شود ، دو نوع مستئل به هم ارتباط پیدا می کنند ، مسائلی که در درون کشور بر مردم زیر ضربه اثر می گذارند و مسائلی که از خارج تاثیر می گذارند . تجربه ی ایران گویای هر دو مورد است . برای کشوری که از هر سو در احاطه خصومتهاست ، سوال مهم این است که (آیا این انقلاب لازم و یا اجتناب ناپذیر بود) . شاه پاره‌های تصمیمات خطرناک گرفت ، سرعت توسعه و پیشرفت اقتصادی را افزون کرد ، در صد بالایی از منابع مالی کشور را به هزینه های نظامی اختصاص داد ، و با امتناع از پذیرفتن مشارکت به تمام معنای دیگران در تصمیم گیریها ، اصلاحات سیاسی را به عقب انداخت . عواقب این امور فشار بر جامعه را تشدید کرد . با توجه به آنچه که برای شاه اتفاق افتاد ، ظاهراً برای حکمروایان عاقلانه نیست که در آ» واحد در چندین ناحیه تشنج کنند ، زیرا دور نیست که این امر مردم کشور را علیه نظام سیاسی موجود بر انگیزد . اگر رژیم بایک نظام سیاسی بازتر ، تدریجاً به گروه بیشتری از مردم اجازه مشارکت در امور کشور می داد ، شاه ناچار بود که بیشتر کار کند و حداقل از برخی از برنامه های پر آب و تاب خود دست بردارد . به هر حال ، مردم مملکت توجه خود را به امور انتخاباتی و سیاستهای پارلمانی معطوف می داشتند و توجهی

به فعالیتهای انقلاب نمی کردند . در سال ۱۹۷۴ ، اگر شاه راه تدریجی توسعه اقتصادی را به راه سریع و پر شتاب ترجیح داده بود ، فشار اجتماعی می توانست به حداقل برسد . در نوامبر ۱۹۷۷ که خیلی دیر بود یک برنامه ی حساب شده تدوین شد که به مخالفین فرصت مناسب می داد تا در امور سیاسی شرکت کنند و هر گاه سازش و مصالحه را نپذیرند از نیروی نظامی استفاده شود . این برنامه می توانست جریان را از شکوفا شدن ائتلاف انقلابی و خشونت به مشارکت مردم و برگزاری انتخابات جهت دهد

شگردکار این بود که از وسعت گرفتن سازمان موثر انقلابی جلوگیری به عمل آید و مخالفین به فعالیت هایی سوق داده شوند که به جای ایجاد شکاف در جامعه موجب تقویت ساختار جامعه گردند. اگر این امر انجام می شد، در صورت نیاز، زمینه استفاده قانونی از نیروهای نظامی فراهم می آمد. یک مثال در این مورد کفایت می کند هم زمان با شورش در تهران در ۵ نوامبر ۱۹۷۸، در چند شهر ترکیه با شمال غرب ایران مرز مشترک دارد تظاهرات سیاسی در گرفت: دولت منتخب آنکارا حکومت نظامی اعلام کرد و چند ساعت بعد ۶۰ نفر که از مقررات حکومت نظامی تخلف کرده بودند در خیابانها کشته شدند. از آن جا که اکثریت بزرگی از مردم رژیم را قانونی می دانستند، اقدامات دولت

را تایید کردند و حتی توسط حزب مخالف، اگر چه بابتی میلی مورد موافقت قرار گرفت. در مقایسه با ترکیه، اعلام حکومت نظامی ایران، بلادرنگ توسط گروههای مخالف رد شد. هیچ یک از گروهها سازش و مصالحه را نپذیرفتند، چرا که همه ی مردم حکومت شاه را که نماینده مردم نبود غیر قانونی می دانستند. از همه بدتر برای شاه ایران این بود که نه می خواست و نه می توانست کسانی را به همکاری تن در نمی دادند مجازات کند.

انقلاب به میانه روهای مذهبی و غیر مذهبی تا اندازه ای آرامش خاطر داد. بختار، علی رغم این واقعیت که او بود که شاه را مجبور به ترک کشور کرد، توسط ستیزه گران جارو شد.

بازرگان و سایر لیبرالهای کابینه ی او دریافتند که برای اجرای فرامین خود وابسته به مجاهدین و بعدها، به پاسداران انقلاب هستند، در حالیکه خود قادر به انجام این امور بودند. وقتی که حمایت بنیاد گرایان از دولت بازرگان کاستی گرفت، انحصارگران سیاسی با فعالیت های بازرگان در ایجاد یک جنبش انقلابی همگانی بر مبنای پیشرفت ملی از طریق اتحاد و تلاش مشترک به مخالفت برخاستند.

در طول سال ۱۹۷۸ نخبگان سنتی سیاسی هیچ گاه به طور واقعی به حوادث اثر نگذاشتند، این قشر اگر چه در آغاز سلطنت شاه از اهمیتی نامتناسب، با تعداد آن برخوردار بود، به تدریج تمام و کمال تحت سلطه و سیطره ی شاه در آمد، به دلیل ۱۵ سال حکومت مستبدانه ی فردی شاه، میانه روها که علاقه مند به اعمال نفوذ بر حوادث بودند، نه سازمانی برای کوشش و رقابت داشتند و نه از الگوهایی برای ایجاد حرکت برخوردار بودند، فقط وابسته به بوالهوسای شاه بودند. حتی وقتی که تظاهرات طرفدار دولت تشکیل یافت، نخبگان و قشرهای میانی جامعه، اگر در تظاهرات شرکت کردند با اکراه و بی میلی بود. دستگاه حاکمه که هیچ گاه شانس دست زدن به یک اقدام مستقلانه نداشت تا وقتی که خیلی دیر شد، بیش از هر گروه دیگر تن به عجز و یاس داد. شاه در دوران حکومت خود موجب پیدایش یک طبقه ی گردید که از رژیم حمایت می کرد اما هنگامی که نظام به مبارزه طلبیده شد این طبقه تمایلی اندک و حتی مهارتی کمتر داشت تا یک نقش سیاسی گسترده ایفا کند.

مطالب برای کسانی که از خارج با مسایل انقلابی مواجه هستند متفاوت است. چگونه یک نفر می تواند تشخیص دهد که چه موقع ناآرامیهای سیاسی در حال شکستن محدوده ی جامعه می باشد؟ سپس مشکل بعدی مطرح است، چه

باید کرد. آیا لازم است درگیر شد؟ آیا ناظر استعداد (یامیل) به انجام کاری دارد؟ مزایا و محاسن درگیر شدن در سیاست در یک حالت و وضع انقلابی چیست؟

عکس العملها در قبال تجربه ی ایرانیان اشاره بر این دارد که در قبال وضعیت انقلابی، هیچ نوع نظام خاص سیاسی برتری مشخصی ندارد. در میان ملل غرب فرانسه می تواند ادعا کند که تا حدی به مشکلات پنهان توجه داشته است، اما فرانسه مثل انگلستان تصمیم گرفت تا از مسایل کناره بگیرد. این امر مبتنی بر واقعیت بود که هیچ کدام از آنها، به خصوص به علت عدم تصمیم ایالات متحده به مداخله ی فعالانه، نمی توانستند مسیر حوادث را تغییر دهند. همچنین کشورهای کمونیست، شورویها هیچ گاه روابط نزدیکی با پهلوی نداشتند، اما روابط اقتصادی سودمند دو جانبه ای با ایران داشتند. در دهه ی ۱۹۷۰ اختلاف عمده ای بین ایران و شوروی وجود نداشت و این موضوع موجب شد تا کراملین دیر آگاه شود که قدرت شاه به شدت رو به زوال گذشته است. شوروی آهسته و با احتیاط روش خود را از "زندگی کن و بگذار زندگی کنند"، به سوی انتقاد از شاه و حمایت محتاطانه از مخالفین او تغییر داد.

روشن شدن سریع موضع ایالات متحده، پرسشهایی عملی و اصولی درباره ی کیفیت روابط نزدیک آمریکا با جوامع در حال گسترش و بالقوه بی ثبات مطرح کرد. آیا این ارزشهای غربی است که ستیز اکثر کشورها را علیه افزایش توسعه ی اقتصادی و مبارزه با فرهنگ برانگیخته است؟ یا تجربه ی اسلامی ایران استثنا و یا خود طلیعه موج بر آینده است؟

روابط خاصی که ایالات متحده با ایران داشت این کشور را برای رفع تهدید بنیادگرایان کمک نکرد. در واقع یان روابط بیش از آنچه از طرق دیگر ممکن بود، رژیم را آسیب پذیر کرد. واشنگتن به عنوان بخشی از کل مبارزه، بر حسب مورد خاص با مسایل ایرانیان سر و کار داشت. اما از همان ابتدا افراطیون اسلامی به طور آشکار و ثابت قدم نوسازی را رد کردند و به دنبال بازگشت به قوانین، اخلاق و حکومت اسلامی بودند. با وجود این هدف انقلابیون به نظر نمی آمد که رژیم تمایل داشته باشد تا از مزایایی که غربگرایی به کشور می داد یک اقتصاد اساسی، اسلحه ی مدرن و ارتباط دایم با جهان - چشم پوشی کند. بحث درباره ی نکات مثبت و منفی جنبه های مختلف این موضوع، تنها نیروی سیاسی افتراق انگیز شدیدی است که موتلفین انقلابی، امروزه با آن سرو کار دارند.

دولتهای دیگر در حمایت از نظرات ایرانیان شتاب به خرج ندادند. به هر حال، از نظر سنتی، نیروهای مخالف کشورهای دیگر نیز که فشار پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی را تحمل می کنند به دقت به استراتژی خمینی توجه دارند، به دقت آن را تعقیب می کنند و آرزومند این هستند که بتوانند در کشورهای خود یک ائتلاف موثر مخالف به وجود آورند. این در صلاح ایالات متحده نیست که موجب شود تا رسیدن به قدرت از این طریق برای مخالفین جالب توجه شود. از آنجا که نیروهای مخالفین در جوامع خود به عنوان رانده شدگان به حساب می آیند، سرمایه گذاری غرب در این جریانات همیشه تقریباً حاشیه ای است، غرب بر کشورهای زیر نفوذ تاثیر می گذارد، اما نفوذ مستقیم مختصری بر گروه های منحرف اعمال می کند. اگر ایران خمینی موفق به حفظ خود شود و ضمن کوشش به ایجاد ایدئولوژی وسیع ملی حداقل نیازهای اقتصادی خود را تامین کند، خواه ناخواه عقاید و تاکتیکهای خود را به دیگران توصیه کرده است.

ایران و آینده

چشم انداز آینده ی ایران در بهترین وضع تیره و در بدترین وضع مصیبت بار است.

بازداشت ۵۲ آمریکایی، عملی که غیر عادی و غیر قانونی بود و اصول دیپلماسی را به شدت نقض کرد، اشغال انقلابی سفارت و پی آمدای « را در عرصه ی جهان مطرح کرد. اگر ایران کشورهای کوچک بود و در جایی پرت و دور افتاده بود، احتمال داشت که این مسئله ی مهمی نباشد. متأسفانه ایران در مرکز یک منطقه بحرانی قرار دارد. انقلاب ایران و اشغال افغانستان توسط شوروی توجه جهانیان را به خاورمیانه مضاعف کرد. این دو حادثه و به دنبال آن حمله ی عراق به ایران، خیال برخورد قدرتهای جهانی را در منطقه ناپایدار بنگلادش تالیبی در اذهان ایجاد کرد. ناسیونالیسم مذهبی خمینی هم هواخواهانی متعصب و هم حامیانی میانه رو دارد. حکومت اسلامی می کوشد نظامی ارزشی اعمال کند که به صورتی عام از سوی بسیاری از مردم با شور و اشتیاق و به شیوه ای خاص از سوی قلیلی از مردم حمایت شده است. گرچه فداییان، مجاهدین بنیادگرا، حزب توده و دیگر چپ گرایان می دانند که مدعیان را برای به سدت گرفتن قدرت رهبری می کنند. آنها به انتظار مرگ و یا شکست نهضت خمینی نشسته اند و در اطراف چریکهای فدایی، تنها

سازمانی که خوب مسلح شده است و این قدرت را دارد که رژیم اسلامی را به طور جدی تهدید کند جمع شده اند. تا وقتی که رییس مهور بنی صدر و رجایی نخست وزیر و جانشینان او برسد اداره ی امور مملکت سر سخترانه به مخالفت با هم دیگر ادامه دهند، احتمال سقوط کامل دولت به شدت باقی خواهد ماند.

اقلیت های قومی - کردها، اعراب خوزستان، ترکمنها - به طور مخفی یا علنی، علیه هر دولتی که در تهران روی کار بیاید به طغیان خود ادامه خواهند داد. رهبران عشایر لر، قشقایی، بختیار و بلوچ ناآرام هستند و انتظار لحظه مناسب را می کشند تا روابط خود را به طور کلی با بنیاد گرایان خمینی به هم بزنند. ادامه ی آشوبها و تجزیه ی کشور محتمل است. در حالیکه نیروهای داخلی برای پیشی گرفتن به هم دیگر تلاش می کنند، هیچ کدام از نیروها به اندازه ی کافی نیرومند نخواهد بود تا قدرت کامل خود را تثبیت کند. در این شرایط دورنمای مداخله خارجی به طور جدی افزایشی یابد. در حال حاضر مخالفین تبعیدی در پاریس، از نظر تشکیلاتی آشفته تر و بی نظم تر از آن هستند که بتوانند به طور جدی با انقلابیون مبارزه کنند. اگر چنین امکانی باشد، بیشترین احتمال این خواهد بود که در آینده یا به رهبری ژنرال غلامعلی

اویسی یک نظام حکومتی ایجاد شود و یا به وسیله ی گروههای لیبرال طرفدار شاپور بختیار و یا حقوقدان انقلابی، حسن نزیه یک حکومت جمهوری تاسیس گردد.

برای موفقیت هر یک از این احتمالات حمایت نیروهای مسلح داخلی ایران مورد نیاز است. اگر چه شاهزاده رضا پهلوی در تبعید، رسماً مدعی تاج و تخت پدر خود شده است اما احتمال بازگشت خاندان پهلوی بسیار ناچیز است.

اتحاد شوروی، در حالیکه به طور محرمانه در امور داخلی ایران مداخله می کند، به طور آشکار منتظر فرصت است. رسانه های گروهی اتحاد جماهیر شوروی احساس خود را پنهان نمی کنند که جانشینان خمینی احتمالاً کسانی خواهند بود که «درست تر از دیگران اداره ی مردم را تشخیص داده اند» حزب توده یا فداییان. بعید است که اتحاد شوروی برای پیش آوردن وضعی که خود اجتناب ناپذیر می دادند دست به عمل بزند. مگر این که ایالات متحده اقدام به مداخله ی نظامی کند و یا پراگماتیستهای «پولیت برورو» به این نتیجه برسند که استفاده از موقعیت، به خطر کردن آن می ارزد. خطرناکترین احتمال این است که رهبران مارکسیست در تهران قدرت را به دست گیرند و

فقط به وسیله ی کردها، گروههای قومی و شاید یک واحد متفرقه ی ضد کمونیست ارتش که توسط رهبران مذهبی میانه رو پشتیبانی شود مورد حمله قرار گیرند. در یک شرایط غیر عادی، حتی ممکن است که چپ گرایان ضد شوروی وسوسه شوند تا برای تثبیت موقعیت خد از شوروی کمک بگیرند. درخواست کمک به اضافه ی شانس اشغال مناطق نفتی ایران و بنا در آبهای گرم خلیج فارس، ممکن است چنان اغواکننده باشد که حتی محافظه کار ترین رهبران کنونی شوروی نتوانند در برابر آن مقاومت کنند. به خصوص این امر زمانی حقیقت دارد که کرملین احساس کند ایالات متحده نمی خواهد و یا نمی تواند با جملاتی که اتحاد شوروی می کند مقابله به عمل آورد .

برای نمونه اگر شوروی تانکهای خود را به استان های آذربایجان و خراسان در شمال و شرق ایران اعزام کند و به وسیله ی نیروی هوایی در مناطق تفت جنوب ایران در خلیج فارس چتر باز پیاده کند ، ایالات متحده چه خواهد کرد ؟ این امر واقعاً را به لحظه ی تصمیم گیری خواهد کشاند ، آیا باید مقاومت کرد و یا گذاشت که نفت و موقعیت استراتژیک ایران به دست دشمن افتد .

اشغال همه و یا بخشی از ایران موجب سقوط امریکا در خاورمیانه خواهد شد. تاثیر آن بر سایر حکمرانان منطقه به طور یکسان و ویران کننده خواهد

بود. علی رغم عدم اعتماد روحانیت بنیادگرا و تنفر عمیق او را از کونیزم، در ایران، در قبال خطرات هجوم واقعی برای کشاندن جمهوری اسلامی در آغوش روسها، هنوز سیاستی مسلط دارند. اما نتایج رویایی خطرناک خواهد بود. مقاومت ایالات متحده در برابر تاخت و تاز شوروی اوضاع فوق العاده خطرناکی به بار خواهد آورد. اگر ایالات متحده مناطق گاز و نفت جنوب غرب ایران را اشغال کند، نیازمند یک ائتلاف سیاسی در درون کشور و میان متحدان خود خواهد بود تا از چنین حرکتی حمایت کنند. ممکن است که ترس از اتحاد شوروی، کمک منابع غیر احتمالی مثل (عراق و روسیه) و نیز دوستان قدیمی (عربستان سعودی، مصر و امارات خلیج) را موجب شود اما، در عین حال بسته به شرایط، می تواند دشمنی بسیاری کشورها را برانگیزد. بسیار مشکل است که تصور شود چه نوع ائتلاف سیاسی داخلی به وجود خواهد آمد. هیچ یک از این احتمالات جالب نیست. همه موید این مدعاست که در خط مشی سازی و تصمیم گیری حرف بر سر انتخاب های خوب و بد نیست، بلکه صحبت بر سر انتخاب بین بد و بسیار بد است. به هر حال، اگر ایالات متحده همچنان به صورت کشورهای نیرومند و مصمم باقی بماند بعید است در عمل با انتخاب راه چاره ای شدید رو به رو گردد. اما در دراز مدت چطور؟ با توجه

به ضعف ذاتی حکومت اسلامی در زمینه های سازمانی و موضوعات اساسی و نیز افزون شدن مداخلات خارجی دورنمای آینده ی ایران چه خواهد بود؟ بیشترین احتمال، به دلیل شکست همه ی گروهها در استقرار و تثبیت خود، هرج و مرج نهادهای کنونی ادامه خواهد یافت. نیروهای درون کشور به کشاندن مملکت به سوی تجزیه ادامه خواهند داد، و این قدرت و اهمیت گروههای قومی و قبیله ای را که بیشتر نگران سرنوشت خود هستند تا متعهد به یک دولت مرکزی افزون خواهد ساخت.

سپس، در موقع خود- به رسم دیرینه ی ایرانیان، دو، پنج یا هفت سال بعد- شرایط، یک «قادر» جدید، یک رضا شاه به ایران عنایت خواهد کرد. خواه یک شاه یا یک فرمانده، از چپ یاراست، اما به هر جهت با حمایت محتاطانه خارج، او، از میان نیروهای مسلح، از میان صف چریکها و یا از میان رهبران قومی ظهور خواهد کرد. دیکتاتور تازه کار که با نیروی شخصیت خود شناخته خواهد شد، ایران را دوباره متحد خواهد کرد آنچنان که گویی در گذشته زیر تسلط خارج نبوده است و اگر شخصیت های افراطی مذهبی را نکوبد اما قدرتها را در هم خواهد کوبید. او در صدد اتحاد مملکت علیه تجاوزات بر خواهد آمد و به رهبران میانه رو مذهبی که از گوشه ی تاریک خود بیرون

خواهند آمد تا برای حفظ برتری مسجد بر کشور فاتحه باقیمانده ی استبداد افراطی روحانیت را بخوانند ملحق خواهد شد. ایران همچنان با یکی از مهم ترین مشکلات فلسفه سیاسی مواجه خواهد بود: سازش دادن دوباره ی مشروعیت با تصرف قدرت و به دست آوردن قانونیت. امیداست که شکل جدید حکومت، چشم اندازه‌های مثبتی نسبت به گذشته داشته باشد.

منابع:

۱- ایرانی ها/ ایران، اسلام و روح یک ملت

ساندرا مک کی

ترجمه / شیوا رویگریان.

تهران / ققنوس

۲- درون انقلاب ایران

دکتر. جان. دی. استمپل

ترجمه / دکتر منوچهر شجاعی.

چاپ دوم / ۱۳۷۸

تهران / موسسه خدمات فرهنگی رساگ

۳- فرهنگ، سیاست و تحول اجتماعی

دکتر انور خامنه ای

چاپ اول / ۱۳۷۸

تهران / انتشارات چاپخش